

علل فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی

بخش بعدی مقاله‌ی حاضر درباره‌ی «علل فروپاشی

شاهنشاهی ساسانیان در مقابل حمله‌ی اعراب با تأکید بر

مضالم بنی امیه» در شماره‌ی بعد منتشر خواهد شد.

محمدحسن صدری و زهرا شبانیان

رساله‌ی قوانین تالیف افلاطون ترجمه‌ی دکتر محمود صنایع بیفکنیم؛ «... در عصر ما دو نوع حکومت وجود دارد (زیرا همه‌ی حکومت‌های دیگر از این دو حکومت برخاسته‌اند) یکی از آن دو حکومت، حکومت منارشی و دیگری حکومت دموکراسی است.^۳ مهم‌ترین نوع اول را ایرانیان دارند و بهترین نوع دوم را ما یونانی‌ها داریم.

روزگاری اساس حکومت ایران و آتن بر عدل و عدالت استوار بوده، اما امروز در این حکومت‌ها عدل کم‌تر دیده می‌شود. هنگام پادشاهی کوروش ایرانیانی آزادی داشتند و همه‌ی مردان آزاد بودند، بدین ترتیب آن‌ها در سایه‌ی آزادی توانستند سرور و فرمانروای بسیاری از کشورهای دیگر شوند. در آن دوران فرمانروایان رعایای خود را در آزادی سهیم کرده، و همه‌ی مردم (سربازان و سرداران) را به یک چشم می‌نگریستند، و با همه به برابری و برادری رفتار می‌کردند، بنابراین سربازان در موقع خطر آماده‌ی جانفشانی بوده و در جنگ با دل و جان فداکاری می‌نمودند.

اگر در میان ایرانیان مرد خردمندی پیدا می‌شد، که می‌توانست اندرزی دهد که مردمان را به کار آید، چنان می‌کردند یعنی به اندرز آن مرد خردمند گوش فرا داده، و از دانش و تجربه‌ی وی استفاده می‌نمودند. پادشاه بر کسی حسد نمی‌ورزید، اما به همه آزادی می‌داد تا آن‌چه را که می‌خواهند بگویند و آن کس را که اندرز بهتر داده و صاحب رأی بود گرمی‌تر می‌داشتند، این بود که کشور از هر لحاظ پیشرفت کرده و بزرگ شد؛ زیرا افراد آزادی داشتند و همین آزادی موجب پدیدآمدن محبت در میان مردم گشته، به طوری که مردم نسبت به هم یک نوع حس خویشاوندی احساس می‌نمودند.^۴

اما چه شد که ایرانیان در زمان حکومت کمبوجیه از این نعمت محروم شده، ولی تحت فرمانروایی داریوش کبیر مجدداً توانستند بر همه‌ی نعمت‌های گذشته دست یابند؟

عقیده‌ی من (افلاطون) این است که «هرچند کوروش، فرمانده و سردار خوبی بود، ولی در تعلیم و تربیت فرزندان خود کوتاهی نمود. به این دلیل که اولاً تربیت آنان را به زنان واگذاشت. ثانیاً، آنان را در

همان طور که می‌دانیم تاریخ ۲۵۰۰ ساله و پُرفراز و نشیب کشور ایران مشحون از پیروزی‌ها و شکست‌های فراوان بوده که هر کدام از آن‌ها (پیروزی‌ها و شکست‌ها) اثرات عمیقی در زندگی روزمره‌ی ملت ایران برجای نهاده است. از میان حوادث بی‌شماری که تاکنون کشور ایران از سر گذرانده سه حادثه را می‌توان از مهم‌ترین و در عین حال مخرب‌ترین حوادثی دانست که کشور ما در گردونه‌ی تاریخ با آن‌ها روبه‌رو گردیده است.

نخستین حادثه، حمله‌ی اسکندر مقدونی به ایران در سال ۳۳۴ ق.م. می‌باشد، دو حادثه‌ی دیگر به ترتیب شامل حمله‌ی اعراب در سال ۶۴۲ م و حمله‌ی چنگیزخان مغول در سال ۶۱۶ ه. ق - ۱۲۵۲ م. می‌باشد. اسکندر مقدونی (۳۲۳ ق.م. - ۳۵۵ ق.م.) فرزند فیلیپ دوم فرمانروای کلنی مقدونیه (از ممالک مورد تهاجم امپراطوری هخامنشی) پس از مرگ پدرش در سال ۳۳۵ ق.م. ظاهراً به انتقام حمله‌ی خشایارشا به یونان و به آتش کشیدن آتن و... و در حقیقت بنا به گفته‌ی مورخین آن دوره به قصد جهان‌گشایی در سال ۳۳۴ ق.م. با ۴۰۰۰۰ جنگاور سلحشور یونانی از تنگه‌ی «داردانیل» گذشته و پس از شکست ارتش بزرگ و ظاهراً بی‌شمار هخامنشی در جنگ گرانیک وارد آسیای صغیر شده و بدین ترتیب کلیه‌ی مستملکات یونانی امپراطوری هخامنشی را آزاد ساخت.^۱ و متعاقباً با پشت سر نهادن جنگ‌های ایسوس در نزدیک خلیج اسکندرون و گوگمل در نزدیکی نینوا (اربیل کنونی) کار حکومت هخامنشی را یک‌سره نمود. (جنگ اربیل یا گوگامل آخرین جنگی است که داریوش سوم شخصاً با اسکندر نموده، تعداد لشکریان ایران در این محاربه را بعضی از مورخین تا یک میلیون نفر نیز نوشته‌اند.^۲

بدین صورت فرمانروای یک کلنی کوچک از میان ده‌ها کلنی ظاهراً تابعه‌ی امپراطوری هخامنشی با تکیه بر تهور و ایمان سربازان اندک خود توانست طومار بزرگ‌ترین امپراطوری زمان را در هم پیچد.

اثرات سیاسی موثر در شکست ایران از یونان

برای روشن‌شدن چه‌گونگی امر بهتر است نگاهی گذرا به

ناز و نعمت پرورنده، پس نتیجه این شد که آنان از کسب تعلیم و تربیت عالی محروم ماندند و نهایتاً افرادی خودخواه و خودسر بار آمدند و اجازه نمی‌دادند کسی برخلاف رای آنان چیزی بگوید و همه‌ی معاشران خود را وادار کردند که به‌جز تحسین و تملق و چاپلوسی چیزی به آنان نگویند و پیروی از این رویه سبب گردید تا پس از درگذشت کوروش کبیر فرزندان وی به‌جای اتحاد و اتفاق ابتدا نسبت به قتل یک‌دیگر همت گماشته، و پس از قتل فرزند کهنتر (بردیا) به‌دست فرزند دیگر (کمبوجیه) برادر قاتل در اثر افراط در شراب‌خواری و خوش‌گذرانی جان به جان آفرین دهد».

عین همین مورد درباره‌ی داریوش کبیر نیز (که مانند کوروش شاهزاد و نازپرورده نبود) مصداق داشته، زیرا خشایارشا (فرزند داریوش) که پرورده‌ی همان مکتب بود، به همان راهی قدم نهاد که قبل از وی کمبوجیه آن را آزموده بود!

به نظر من (افلاطون) «انحطاط دولت هخامنشی به تصادف و سرنوشت مربوط نبوده، بلکه در اثر تربیت غلطی بوده که شاهزادگان هخامنشی از آن برخوردار بودند. در نتیجه وضع ایرانیان روز به روز بدتر شده و به‌سوی زوال گرایید. زیرا مهم‌ترین علت انحطاط آنان این بود که آزادی فردی را پایمال کرده و ستمگری و خودسری را بر مردمان فرمانروا ساخته و چون چنین کردند نه تنها پایگاه مردمی خود را در میان توده‌های مردم از دست دادند، بلکه حس برابری، همبستگی و دوستی موجود بین افراد جامعه را نیز تباہ ساختند».^۴

در این زمینه گزنفون، نویسنده‌ی نامدار یونانی، نیز چنین گفته: «... این مملکت پهناور به اراده‌ی یک نفر که کوروش بود، اداره می‌شد. او اتباع خود را دوست می‌داشت و با آن‌ها چنان رفتار می‌کرد که با اولاد خود رفتار کند. اتباعش نیز او را مانند پدر خود می‌دانستند، ولی همین که کوروش درگذشت بی‌نظمی در میان فرزندان وی نفاق انداخته، و به‌دنبال آن شهرها و ملل تابعه را از مملکت اصلی جدا نموده، و مملکت را در سراسیمگی سقوط کشاند».^۵

با ذکر اوصاف فوق از زبان افلاطون فیلسوف کبیر یونانی در مورد نحوه‌ی درخشش شاهنشاهی هخامنشی در دوران کوروش و داریوش و علل از هم‌پاشیدگی و انحطاط آن در واپسین سال‌های سلطه‌ی آنان بر وسیع‌ترین امپراطوری زمان، تاریخ را ورق می‌زنیم تا ببینیم اسکندر چه‌گونه تربیت شده، چه‌گونه با مردمان می‌زیست و مردمان کشورش (یونان و مقدونیه) چه‌گونه با وی می‌زیستند.

چون فیلیپ (پدر اسکندر) مردی عاقل و مال‌اندیش بود و می‌دانست که بزرگ‌شدن مقدونیه و حفظ آن نیاز به فردی سلحشور و دانشمند دارد، لذا در تربیت اسکندر سعی وافر نموده، وی را نزد یکی از مریبان معروف زمان خود به نام لئونیداس (که از نزدیکان مادرش المیباس بود) فرستاد، و از وی خواست تا از هیچ‌گونه تلاشی جهت کسب علم و دانش در مورد فرزندش دریغ ننماید.

اضافه بر این فیلیپ در انتخاب طبیبه، دایه و مکان نگهداری اسکندر نیز دقت فراوان نمود^۶ و آن‌گاه که اسکندر دوران کودکی را با آموخته‌های زمان پشت‌سر نهاده و به دوران نوجوانی رسید، فیلیپ کار اتمام تربیت فرزندش را به ارسطو فیلسوف نامدار یونانی سپرد^۷ تا ضمن تکمیل آموخته‌های قبلی اسکندر را با علم فلسفه که به عقیده‌ی عالمان آن عصر مادر همه‌ی علوم من جمله علم سیاست بود، آشنا سازد و نتیجه این شد که نه تنها اسکندر در جوانی به همه‌ی علوم

زمانه آشنا گردید بلکه به جنگاوری بی‌نظیر و سیاستمداری خودساخته و پایبند به اصول دموکراتیک نیز بدل گردید^۸ بنا بر این در زمان حمله‌ی اسکندر به ایران فرمانروای کلنی مقدونی به‌صورت مطلقه حکومت^۹ نمی‌نمود، بلکه علی‌رغم این که به‌عنوان شخص اول مملکت شناخته می‌شد، در مجلس و جشن‌ها با مردم عادی در یک جا نشست، در امور دولتی با مردان مملکتی مشورت می‌نمود و به خودی و بیگانه احترام می‌گذارد، در صورتی که در کشور ایران، پادشاهان هخامنشی خود را مالک‌الرقاب مردم کشور دانسته، به احادی اجازیه‌ی عرض‌اندام نداده، ضمن پایبندی به رسوم طبقاتی با نهایت قدرت مطلقه از سیستم طبقاتی فوق‌حمایت نموده و با گماردن افراد خودی در سیستم حکومتی عملاً کشور را در دست‌های بی‌لیاقت محارم خویش قرار داده بودند.

عوامل اقتصادی موثر در روند لشگرکشی اسکندر

با توجه به نوشته‌های مورخین یونانی (هرودوت، گزنفون، استرابون، آریان و...) تا قبل از پادشاهی داریوش اول (داریوش کبیر) اخذ مالیات و ضرب سکه بر مبنای صحیحی استوار نبوده، ولی با روی کارآمدن داریوش کبیر اخذ مالیات و ضرب سکه (دریک) بر اصول مدون و معینی قرار گرفت. در این زمینه می‌بایستی یادآوری نمود که لشکرکشی‌های متعدد داریوش موجب وصول مالیات‌های گزافی به‌صورت مقطعی از مردم گردید، که این امر با اختتام جنگ‌ها و درگذشت داریوش به حال اولیه باقی مانده^{۱۰} و سبب گردید تا فرمانروایان بعدی علی‌رغم فقدان نیاز در زمینه‌ی هزینه‌های مربوط به حملات تهاجمی یا تدافعی که نیاز به اخذ مالیات‌های مقطعی داشت با تبدیل مالیات‌های موقت مقطعی به‌صورت مالیات‌های مستمر و همیشگی آن هم با تحمل فشارهای طاقت‌فرسا موجبات پُرشدن خزانه‌ی کشور، تهی‌دستی و نارضایتی مردم را فراهم نمودند. بنا به قول عموم مورخین آن دوره در موقع فتح ایران تنها موجودی طلا و نقره‌ی خزائن شوش معادل ۶۰۰ میلیون فرانک طلای فرانسه و موجودی خزانه‌ی تخت جمشید تقریباً دو برابر این مبلغ بوده است.

بنا به گفته‌ی سرپرست سایکس در **تاریخ ایران** (ج ۱، ص ۲۱۴) میزان مالیات جنسی به‌قدری گزاف بوده که فی‌المثل ساتراپ بابل موظف به پرداخت مالیاتی معادل نصف آذوقه‌ی کل قشون هخامنشی بوده و یا مالیات جنسی ایالت مصر آذوقه‌ی یک قشون ۱۲۰۰۰۰ نفری را تامین می‌کرده، بنابراین مشخص می‌گردد که مالیات تحمیل شده‌ی ولایات به‌قدری سنگین و شاید تحمل‌ناپذیر بوده که حدی بر آن متصور نبوده.^{۱۱}

سنگینی مالیات‌ها در اواخر دوران هخامنشی و فشار ماموران برای وصول مالیات‌های نقدی باعث بروز شورش‌هایی در نقاط مختلف کشور گردیده بود. به‌قول المستد یکی از موجبات زوال دولت هخامنشی را همین نارضایتی‌های مردم باید دانست.^{۱۲}

بنا به گفته‌ی پلوتارک، مورخ معروف یونانی: «پس از آن که داریوش مقدار مالیات‌های جنسی و نقدی را معین کرد، در صد تحقیق برآمد تا معلوم شود که تأدیه‌ی مالیات‌ها در توان مردم می‌باشد یا نه. پس از آن که جواب آمد که پرداخت مالیات‌ها در حد توان مردم می‌باشد باز میزان مالیات‌ها را به نصف کاهش داده و گفت چون والیان

کشیده و اقدام به خودکشی کردند، به این ترتیب وقتی شهر به تصرف اردشیر درآمد جز خرابه‌یی بیش نیافت. مورخین آن دوره تعداد کشته‌شدگان در حریق مدهش آن شهر را تا ۴۰۰ هزار نفر برآورد کرده‌اند.^{۱۵}

برای نمونه‌ی دوم می‌توان از رفتار ناجوانمردانه و توأم بی‌تفاوتی کامل داریوش سوم در قبال ساکنین شهر صور یاد نمود که در زمان محاصره‌ی شهر توسط اسکندر مردم شهر از اطاعت اسکندر سرپیچیده و مدت‌ها به امید کمک پادشاه ایران در مقابل حمله‌ی اسکندر پایداری نمودند، ولی پس از حدود هفت ماه پایداری و مقاومت چون از کمک پادشاه هخامنشی نومید شده و ناگزیر از تسلیم گردیدند و اسکندر با قهر و غضب بر شهر غلبه یافته، جواب مقاومت دلیرانه‌ی مردم شهر را با شقاوت بی‌مانندی که کم‌تر نظیر آن از وی دیده شده (قتل عام سکنه، آتش زدن شهر، بردگی زنان و کودکان) پاسخ داد و بدیهی‌ست که این رفتار ناجوانمردانه خود نتیجه‌ی بی‌اعتمادی و عدم پایداری ولایات دیگر در مقابل حمله‌ی اسکندر گردید.^{۱۶}

امور اجتماعی مؤثر در پیشرفت حمله‌ی اسکندر

بنا به گفته‌ی مورخین یونانی چیزی که شاهنشاهان هخامنشی از ممالک تابعه می‌خواستند این بود که تمام اهالی خودشان را بندگان شاه دانسته یا چنان‌که داریوش در کتیبه‌های خود می‌گوید؛ خودشان را از شاه دانسته، احکام مرکزی را مجری و قانون را محفوظ دارند.^{۱۷} ضمن یادآوری این نکته که در دوران شاهنشاهی هخامنشی قوه‌ی قضاییه‌ی کشور در اختیار شخص شاه بود^{۱۸} و شاه غالباً داور را به یکی از موبدان واگذار می‌کرد.^{۱۹} پس از آن دادگاه عالی بود که از هفت قاضی تشکیل می‌شد و پایین‌تر از آن نیز دادگاه‌های محلی بود که در سرتاسر کشور وجود داشت. در این سیستم قوانین را موبدان وضع کرده و به شاه می‌رساندند (بدین ترتیب می‌توان گفت که کار رسیدگی به دعاوی در اختیار شاه بود)، وی در صورت

برای مخارج خودشان از مردم عوارض می‌گیرند باید مالیات‌ها را کم کرد تا برای مردم قابل تحمل باشد).^{۱۳} از این گفته می‌توان به میزان علاقه‌ی وی به دادگستری و عدالت‌خواهی او نسبت به مردم پی برد. همان اصولی که با مرگ وی روز به روز رنگ باخته، هم‌زمان با زوال شاهنشاهی هخامنشی اثری از آن بر جای نمانده بود، به طوری که ده‌ها سال پیش از لشکرکشی اسکندر مقدونی به پارس، شورش‌های ملت‌های مغلوب که از فشار بار مالیاتی ناخشنود بودند، ارکان امپراطوری هخامنشی را به لرزه درآورده بود.

از پایان سده‌ی پنجم پیش از میلاد بسیاری از ساتراپ‌ها که تلاش داشتند فرمانروایانی مستقل گردند، علیه حکومت مرکزی سر به شورش برداشته و سیستم فاسد اداری حکومت هخامنشی نیز با جنگ‌های متعدد (خانگی و یا شهری) نسبت به سرکوبی قیام‌های فوق با خشونت هرچه تمام‌تر اقدام می‌نمودند و عجب این‌که این‌گونه سرکوبی‌ها از نظر فرمانروایان هخامنشی به صورت امری عادی درآمده بود.

در چنین شرایطی توده‌های مردم در بسیاری از بخش‌های امپراطوری، چشم به راه جهان‌گشایانی از راه رسیده بودند، و در این چشم به‌راهی مردم یا یک‌سره بی‌تفاوت گشتند و یا حتا برای جهان‌گشایان احترامی همانند فرستادگان خدا قائل می‌شدند، که نمونه‌ی بسیار بارز و روشن آن از مردم مصر می‌توان یاد نمود که به هنگام حمله‌ی اسکندر به ساتراپ هخامنشی توده‌های خلق او را قائد و ناجی خویش می‌دانستند.^{۱۴} جهت روشن شدن چهره‌ی واقعی پادشاهان هخامنشی در واپسین سال‌های سلطه‌ی آنان بر قلمرو پهناور امپراطوری کافی‌ست دو نمونه از رفتار آنان را با ملل تحت حکومت مرکزی یادآور شویم. نمونه‌ی اول در مورد اردشیر سوم می‌باشد. وی پس از جلوس به تخت شاهی با لشکری جرار عازم سرکوبی شهر صیدا در سوریه گردید و آن‌جا را محاصره کرد. اهالی شهر که از خون‌خواری وی آگاه بودند از شدت نومیدی شهر را به آتش



- انتشارات وزارت امور اقتصادی و دارایی، ص ۸.
- ۱۴- تاریخ تطور سیستم مالیاتی در دوران شاهنشاهی ایران، تالیف محمدحسین احدی، انتشارات موسسه‌ی عالی حسابداری، ۱۳۵۰، ص ۱۰.
- ۱۵- ایران باستان، تالیف م. س. ایوانف، ص ۱۰۵.
- ۱۶- تاریخ قدیم ایران، تالیف حسن پیرنیا، ص ۱۰۷.
- ۱۷- تاریخ ایران در عهد باستان، تالیف دکتر محمدجواد مشکور، ص ۲۸۲.
- ۱۸- تاریخ حقوق ایران، تالیف پروفسور سیدحسن امین، دایرةالمعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۲، صص ۹۰ - ۹۵.
- ۱۹- تاریخ ایران قدیم، تالیف حسن پیرنیا، ص ۱۱۹.
- ۲۰- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تالیف محمدجواد مشکور، چاپ اول، سال ۱۳۴۷، ص ۶۰.
- ۲۱- ایران در عهد باستان، تالیف محمدجواد مشکور، ص ۲۵۷.
- ۲۲- تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله حسن پیرنیا، ج ۲، ص ۱۵۳۸.
- ۲۳- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تالیف محمدجواد مشکور، ص ۶۱.

خسته نباشی سید!

به پاس رنج‌های طاقت‌سوزی که کریمانه تحمل کردی



✧ سیده محمدرضا طاهری (حسرت)

ای کریم مهربان

در تو می‌بینم شکوه بی‌همانند کویری را
 ای بلند آوازه کرده راه پستی‌ناپذیری را
 ای کریم مهربان! زبید کزین پس از تو آموزند
 سربلندان جهان، در اوج حشمت، سر به زیری را
 از امیری مردمان یابند در گیتی شرافت‌ها
 این تو بودی آن‌که بخشیدی شرافت‌ها امیری را
 با تو بد کردیم و «هر نه روز»ت از یک فتنه آزرديم
 تو کریمانه تحمل کردی از ما این حقیری را
 راستی را پیر کردت رنج طاقت‌سوز این دوران
 می‌بری از این امیری بهره تنها موی شیری را
 از تبار نیکوئی و ز تو غیر از این نمی‌شاید
 در تو باید دید آری جلوه‌های بی‌نظیری را
 رنج‌های دور باد و دیر زی در کامرانی‌ها
 پاک یزدان بخشدت همواره این دوری و دیری را

تمایل مجاز به هرگونه دخالتی در امر قضا بوده است که با پدید آمدن فسادهای مالی و اخلاقی در درون دربارهای سلطنتی، خواجه‌سرایان نیز خود را مجاز به همه‌گونه دخالت در کلیه‌ی شئون کشور دانسته، به طوری که در واپسین روزهای حیات سلسله‌ی هخامنشی «باگواس»، خواجه‌ی حرم، ضمن مسموم نمودن دو پادشاه قبلی (اردشیر سوم و پسرش ارشک) قصد مسموم نمودن داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی را داشت که با پیش دستی شاه زهر تهیه شده به خود وی خورانده شد.^{۲۰}

پادشاهان هخامنشی در نخستین قرن حکومت پاک‌سازی تشکیلات اداری و قضایی را وجهه‌ی همت خود قرار داده، با هرگونه فساد مالی و اخلاقی شدیداً مقابله و مبارزه می‌کردند، چنان‌چه کمبوجیه، سی‌سام نس قاضی را که رشوه گرفته بود، محکوم به مرگ ساخت و پس از مردن او دستور داد که پوست او را کنده و روی مسندی که بر آن می‌نشست بگسترده‌اند و منصب این قاضی را به پسرش داده و به وی (فرزند سی‌سام نس) گفت: هر زمان که می‌خواهی حکمی بدهی به این مسند بنگر.

در حالی‌که بنا به بررسی‌های انجام شده در مواردی (ظاهراً تحت‌عنوان تأمین حقوق قضات) آمده است که به‌جای شلاق‌زدن، جریمه‌های نقدی گرفته می‌شده، به طوری‌که هر ضربه شلاق را معادل با شش روپیه مبادله می‌کردند.^{۲۱}

بنا به گفته‌ی گزنفون: «... پارس‌های امروز مانند پارسیان سابق نیستند، حالا نه فقط اشخاصی جانی را حبس و مجبور می‌کنند که طلا داده و از مجازات معاف گردند، بلکه با اشخاص بی‌گناه هم بر خلاف عدل و انصاف عمل می‌نمایند و نتیجه این شده که کسی نمی‌خواهد با دشمن جنگ کند و کسی نمی‌خواهد به قشون شاه ملحق شود، بنابراین هر که از این پس با پارس در جنگ شود، می‌تواند حتا بدون آن که تبری خالی کند، در خاک ایران به تاخت و تاز بپردازد...»^{۲۲}

منابع و ماخذ

- ۱- تاریخ کامل ایران، تالیف دکتر عبدالله رازی، انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۴۱، ص ۳۲، ۳۳.
- ۲- تاریخ ایران قدیم از آغاز تا انقراض ساسانیان، تالیف حسن پیرنیا، انتشارات کتابخانه‌ی خیام با مقدمه‌ی باستانی پاریزی، ص ۱۱۰.
- ۳- تاریخ تمدن هخامنشی، تالیف علی سامی، چاپ اول، ۱۳۴۱، چاپخانه‌ی فولادوند شیراز، ج ۱، ص ۳۱۷.
- ۴- تاریخ کامل ایران، تالیف عبدالله رازی، ص ۳۳.
- ۵- تاریخ تمدن هخامنشی، تالیف علی سامی، ص ۳۱۹ - ۳۱۷.
- ۶- تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله حسن پیرنیا، انتشارات چاپخانه‌ی مجلس، چاپ سوم، ۱۳۳۱، ج ۲، ص ۱۵۳۷.
- ۷- تاریخ ایران باستان، تالیف مشیرالدوله حسن پیرنیا، ج ۲، ص ۱۲۱۷.
- ۸- اصول حکومت آتن، ترجمه‌ی باستانی پاریزی، انتشارات کتاب‌های جیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۱۵.
- ۹- تاریخ ایران در عهد باستان، تالیف دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۷، ص ۲۶۳ - ۲۶۲.
- ۱۰- تاریخ قدیم ایران، تالیف حسن پیرنیا، ص ۱۳۶.
- ۱۱- ایران باستان، تالیف م. س. ایوانف. اگرانتفسکی. م. آدانامالف. گ آ کوشلتکو، انتشارات دنیا، چاپ اول، ۱۳۵۹، ص ۹.
- ۱۲- تاریخ ایران باستان، تالیف م. س. ایوانف، ص ۸۹.
- ۱۳- بیست و پنج سده مالیات در ایران، تالیف عنایت‌الله شاپوریان، ۱۳۵۰.